

خاتم اولیاء در عرفان ابن عربی

خلافت برای انسان کامل است زیرا مظهر اسم تام الهی است. عرفا ختم نبوت و رسالت را قبول دارند. سوال این است که آیا ختم ولایت را هم قبول دارند؟



خلافت برای انسان کامل است زیرا مظهر اسم تام الهی است. عرفا ختم نبوت و رسالت را قبول دارند. سوال این است که آیا ختم ولایت را هم قبول دارند؟

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر یادداشتی از حجت الاسلام عبدالحسین خسروپناه، رئیس موسسه حکمت و فلسفه ایران است که از نظر می گذرد؛

نبوت انبایی و نبوت تشریعی

عرفا نبوت را بر دو قسم نبوت انبایی و نبوت تشریعی تقسیم کرده اند. نبوت انبایی نیز به نبوت انبایی عام و نبوت انبایی خاص تقسیم می گردد. خبرهایی غیبی که به مادر حضرت موسی شد نمونه ای از نبوت انبایی عام، است. همچنین خبرهایی که به زنبور عسل می رسد نبوت انبایی عام است. نبوت انبایی خاص، مخصوص انبیاست. اگر نبوت انبایی خاص تحقق پیدا کند، نبوت تشریعی نام دارد. بحث اکنون ما نیز درباره ی نبوت تشریعی است. انسان کاملی که نبوت تشریعی پیدا می کند، رسول خدا نیز می شود و باید پیام خدا را به مردم برساند تا انسان ها هدایت شوند.

مقام ولایت

انسان کامل به خاطر مقام ولایت این حقیقت را پیدا می کند. مقام ولایت، مقام فنا و اتصال به صقع ربوبی است. زیرا انسان کامل، جامع صقع ربوبی و عالم کونی است. او با اتصال به صقع ربوبی مقام فنا و ولایت می یابد. لذا اهل عرفان معتقدند؛ ولایت باطن نبوت است. یعنی نبوت یک ظاهر دارد. مثلاً معجزه می کند و مردم را به توحید دعوت می کند. همچنین نبوت باطنی دارد، باطن آن ولایت است.

انسان در قوس صعود سیر من الخلق الی الحق می کند، یعنی از عالم ماده به عالم مثال و به عالم عقل، تعیین اول و ثانی صعود می کند. در این عبارت، خلق یعنی عالم ماده و حق یعنی صقع ربوبی. در مرحله بعد عارف، در صقع ربوبی سیر می کند یعنی سیر من الحق الی الحق می کند. در این مرحله عارف، در اسماء و صفات الهی (تعیین اول و ثانی) سیر می کند.

بعد از این که سیر دوم عارف تمام شود، اتصال به تعیین اول پیدا می کند. این مقام، مقام فنا و ولایت است. هنگامی که عارف به تعیین اول می رسد، مقام ولایت پیدا می کند. این ولایت، تکوینی، تشریعی، سیاسی و اجتماعی است. لذا در این جا سیر من الحق الی الخلق بالحق شروع می شود. یعنی چنین انسانی باید برگردد.

فرق انبیاء و عرفا

فرق عارف با انبیاء در این است که عارف وقتی به حق برسد، بازگشتی ندارد. اما پیامبر به نزد مردم برمی گردد. این به دلیل ولایت سیاسی پیامبر است. سیر بازگشتی پیامبر، تنزل نیست، زیرا سیر او بالحق است. یعنی با همان اسماء و صفات بر می گردد. سیر چهارم، سیر من الخلق الی الخلق بالحق است. در این مرحله انسان کامل با خلق در ارتباط است. اما تمام این مرحله بالحق است. لذا انسان کامل خود را علت هیچ کار نمی داند، بلکه همه چیز را در دست خدا می داند.

عدم خاتمیت ولایت

عرفا معتقدند که ولایت سیاسی بعد از مرتبه ولایت تکوینی و مرتبه فناست. توجه داشته باشید که همه عرفا وقتی سیر می کنند از خلق به حق می روند، خیلی از آن ها هم در حق سیر می کنند و از حق هم به خلق برمی گردند. ولی این طور نیست که همه آن ها در سیر دوم که سیر من الحق الی الحق است، همه اسماء تا تعیین اول را سیر کنند. چنین سیری مخصوص حقیقت محمدیه است. لذا عارف بر آن است که رسالت و نبوت تشریعی قطع می شود ولی ولایت هرگز قطع نمی گردد.

قیصری در شرح فصوص صفحه ۴۳۸ می فرماید: فإن الرسالة و النبوت، اعنی نبوت تشریع و الرسالته تنقطعانرسالت و نبوت تشریعی تمام می شود و خاتمیت دارد. ولی ولایت ادامه دارد البته این ولایت مداوم ولایت سیاسی نیست بلکه ولایت تکوینی است. این ولایت را اهل سنت برای خلیفه ی اول، دوم و سوم قائل نیستند. و ذلك لأن الرسالة و النبوت من الصفات کونی الزمانیه فینقطع بانقطاع الزمان النبوت و الرسالة رسالت و نبوت جزء صفات وجودی زمانی است.

لذا وقتی زمان نبوت و رسالت تمام شود، طبیعتاً خاتمیت پدید می آید. و الولايت صفت الهیه... فهی غیر منقطعة ازلا و ابدًا و لا يمكن الوصول لأحد من الدنيا و غیر من الحضرت الهیه الا بولايت التی هی باطن النبوت مقام ولایت پایان پذیر نیست. ازلا و ابدًا قطع نمی شود. وصول به این مقام برای احدی امکان پذیر نیست. یعنی اگر کسی بخواهد به حضرت الهی یا صقع ربوبی برسد، باید از طریق ولایت که باطن نبوت است، برسد.

خلافت برای انسان کامل است زیرا مظهر اسم تام الهی است. عرفا ختم نبوت و رسالت را قبول دارند. سوال این است که آیا ختم ولایت را هم قبول دارند؟ بله. ولی در این جا معنی ختم، ختم زمانی نیست بلکه ختم رتبی است. زمانا هیچگاه ولایت ختم نمی شود. در هر زمانی ولی به ولایت تامه ی الهی هست. زمین خالی از حجت نیست. وگرنه زمین ساقط می شود و همه چیز از بین می رود. ختم، ختم رتبی است. یعنی می توان گفت شخص خاصی کسب کننده ی عالی ترین مرتبه ی ولایت شده است.

خاتم اولیاء

در این راستا عرفا، بحثی به نام خاتم اولیا دارند. ابن عربی و شاگردانش معتقدند که دو نوع ختم ولایت داریم؛ ختم ولایت به ولایت مطلقه یا عامه و ختم ولایت به ولایت محمدیه یا خاصه. ولایت خاصه، همان ولایت محمدیه است. ولایت عامه ولایت مطلقه است. یعنی همه ی اهل عرفان می توانند به این ولایت برسند. اما خاتمی برای ولایت عامه و خاتمی نیز برای ولایت خاصه هست. گفته اند؛ خاتم ولایت عامه شخصی است که در سیر و سلوک به آخرین مرتبه ی ولایت غیر محمدی برسد.

اگر بخواهیم با اصطلاحات عرفانی، این مطلب را توضیح دهیم، می توان گفت، آخرین مرتبه ی ولایت غیرمحمدی، تعیین ثانی است. یعنی آخرین مرتبه ای که عرفا با تلاش می توانند به آن برسند، تعیین ثانی است. اما آخرین مرتبه ی ولایتی که پیامبر به آن رسید، تعیین اول بود. بنابراین آخرین مرتبه ی ولایت خاصه محمدیه، تعیین اول است. ختم ولایت محمدی، آخرین مرتبه ی ولایتی است که پیغمبر یافته است.

مصادیق عالی ترین درجه ی خاتم ولایت عامه و خاصه

بحث های ولایت عامه و خاصه ای که در این جا مطرح می کنیم، بحث های مفهومی است نه مصداقی. عرفا در این موضوع، بحث های مصداقی هم دارند. ابن عربی می گوید عالی ترین درجه ی خاتم ولایت عامه را حضرت عیسی بن مریم پیدا کرده است. یعنی اگر انبیا و اولیای دیگر را هم در نظر بگیرید، حضرت عیسی بالاترین، شخصیت این ولایت است. با این حال حضرت عیسی، به تعیین اول که حقیقت محمدیه است، نرسید. خاتم ولایت محمدیه، بعد از نبی اکرم (ص) اشخاصی هستند که وارثان محمدی اند و به طور مستقیم از روح رسول الله علوم نبوی را به ارث می برند. (شرح جندی صفحه ۱۳۷)

ذکر شد که ابن عربی مصداق خاتم ولایت را عیسی بن مریم می داند. بقیه ی عرفا نیز بعد از حضرت عیسی می توانند به درجاتی برسند. هنگامی که به مقام ولایت برسند، سیر دوم آن ها که سیر من الحق الی الحق است، تمام می شود و سیر سوم یا سیر من الحق الی الخلق آغاز می گردد.

سوال بعدی این است که مصداق خاتم ولایت خاصه و ولایت محمدیه چه کسی است؟

درباره این سوال ابن عربی دو بیان دارد. در یک بیان خود را مصداق ولایت خاصه می داند. در فتوحات، جلد اول، صفحه ۳۱۸، حکایت رویای دیوار ساخته شده از خشت طلا و نقره را ذکر می کند، بعد می گوید: جای دو خشت خالی بود که من آن را پر کردم. این عبارت نشان می دهد که خودش را خاتم ولایت محمدیه می داند.

ابن عربی در عبارت دیگر که در فتوحات، جلد دوم، صفحه ۴۹ آمده است، از دیداری در سال ۵۹۵، در شهری به نام فاسحکایت می کند و می گوید که خاتم اولیای محمدی را در آن جا مشاهده کرد که در زمان ابن عربی، خاتم اولیای محمدی او بوده است. اما نمی گوید که او چه کسی است؟

در جلد سوم فتوحات صفحه ۳۲۸ در شعری مصداق ولایت خاصه را مشخص می کند و می گوید: آن شخص حضرت مهدی است: الا انّ ختم الاولیا شهید/ و عین الامام العالمین فقید.

هو سید المهدی من آل احم/ هو صارم ... حین ببید... یعنی آگاه باشید که خاتم اولیا شهید است یعنی گواه و شاهد است. وجود امام جهانیان هست که پنهان است. او شمشیر برانی است هنگامی که به دشمنانش را به هلاکت می رساند.

ابن عربی در کتاب عنقای مقرب نیز یادی از حضرت مهدی کرده است.

قونوی، شاگرد ابن عربی نیز در وصیت نامه خویش، بیان می کند که من امام مهدی را دیدم. اگر کسی، بعد از من او را دید، سلام مرا به او برساند. یعنی قونوی به حیات امام مهدی(ع) قائل است. در حالی که هیچ سنی، این عقیده را قبول ندارد. اهل سنت مهدی موعود را قبول دارند ولی به حیات ایشان قائل نیستند. ایشان معتقدند که مهدی موعود در آینده متولد خواهد شد.

ابن عربی معتقد است که خاتم ولایت محمدی، وارثان رسول الله هستند در زمانی امیرالمومنین وارث رسول الله است، ولی در این زمان مهدی موعود وارث رسول الله است، لذا در فتوحات جلد دوم صفحه ۲۲۷ چنین می فرماید: اقرب الناس الیه، علی ابن ابیطالب رضی الله عنه، امام العالم و سر الانبیاء اجمعین.

قیصری نیز در شرح فصوص صفحه ۱۱۸ می فرماید: یوید مما ذکرنا قول امیر المومنین، ولی الله فی الاراضین، قطب الموحدین علی بن ابیطالب...

نفس رحمانیه

اهل عرفان یک اصطلاح، به نام نفس رحمانیه دارند. در این که حقیقت نفس رحمانیه چیست، بیانات مختلفی وجود دارد. از آن جا که اصطلاحات عرفانی مشترک لفظی هستند، گاهی نفس رحمانیه به معنای تعین اول، گاهی نیز به معنای تعین ثانی است. همچنین در برخی متون مشاهده می کنیم که نفس رحمانیه مترادف با حقیقت واحدی است که در تعینات خلقی سریان دارد. ولی به نظر ما، نظر نهایی اهل عرفان این است که نفس رحمانی شامل همه ی مراتب و تجلیات الهی از تعین اول تا عالم ماده است.

در تمهید القواعد، صفحه ی ۲۹۳ درباره ی نفس رحمانی چنین آمده است: السرایت فی هذه المراتب الخمس و ظهور بحسبها یعنی نفس رحمانی، شامل تمام تجلیات و مراتب الهی می شود. به تعبیر دیگر وحدت اطلاق ذات و هویت غیبیه، جلوه ی واحدی دارد که نفس رحمانی است.

اسامی دیگری نیز برای نفس رحمانی ذکر کرده اند. صادر اول، جوهر اول، هیولای اول، طبیعت کلی و... از اسامی دیگر نفس رحمانی است. نفس رحمانی یک حقیقت وحدانی سریان یافته از تعین اول تا عالم ماده است.

تفاوت نفس رحمانی با انسان کامل

انسان کامل کون جامع است، یعنی از صقع ربوبی تا تعینات خلقی را شامل می باشد. نفس رحمانی نیز شامل تمام تجلیات و مراتب الهی است. سوالی که مطرح می شود این است که فرق نفس رحمانی با انسان کامل چیست؟ نفس رحمانی صادر اول و کل این عوالم در قوس نزول است. ولی انسان کامل جامع این دو مرتبه در قوس صعود است. نفس تعبیری تشبیهی است شما وقتی نفس می کشید، یک نفس می کشید که دارای کثرت است. گویا خداوند یک نفس کشیده است و عالم خلق و صقع ربوبی به وجود آمده است.